

اقبال تصویر کننده ی اینترناسیونالیسم و جهان وطنی اسلامی و انعکاس تفکر دینی اسلامی وی بر نسل امروز

*بهر روز رومیانی

**مهلا سعیدیان

در اغلب کشورهای اسلامی در دو قرن اخیر شاعرانی می توان یافت که مدافع اندیشه اینترناسیونالیسم یا وحدت دینی اند . در زبان فارسی در این حال و هوا فقط یک شاعر داریم و آن اقبال لاهوری است . اقبال همواره می کوشد تا دین را به گونه ای عملی و عینی تحلیل و ارزیابی کند . به همین خاطر سعی می کند به دور از تنگ نظری ها و تعصب ها و جمودها ، سیر تحولاتی که بر آن گذشته و مراحلی را که یک اندیشه ی دینی در دوران حیات ، طی می کند کشف و بررسی کند و مقدار کارایی دین را در گذشته و کاربرد آن را در زمان معاصر دریابد . این اینترناسیونالیسم بدون شعار وبا بینش شاعرانه بیان شده است.با این همه فکر " وحدت دینی یا اینترناسیونالیسم " در برابر دشمن مشترک ، یکی از موضوعات اصلی شعر اقبال به حساب می آید .

واژه های کلیدی: علامه اقبال لاهوری ، اندیشه دینی ، اینترناسیونالیسم ، جهان وطنی اسلامی

* مربی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زاهدان

** کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زاهدان

تاریخ دریافت مقاله : ۹۰/۸/۳۰ تاریخ دریافت مقاله : ۹۱/۴/۷

« اسلام در همه ابعاد گوناگون روح انسانی، انسان بزرگ ساخته است و خانواده عظیم بشری بسیاری از شخصیت‌های برجسته خویش را مرهون آن می‌داند و اقبال یکی از آنان است. اما آنچه اقبال را در توصیف این مردان بزرگ ممتاز می‌کند این است که: این درخت بلند بار آور در عصری سر زد و به برگ و بار نشست که مزرعه فرهنگی اسلام را آفت گرفته و در سکوت غم انگیز و مرگبار فرو رفته و در همین حال ناگهان سیل و طوفان ریشه بر انداز استعمار از غرب بر آن تاخته و این مزرعه آفت گرفته پاییز سراسر آب گرفته بود و دهقانان مصیبت زده را خواب.» (شریعتی، ۱۳۶۹: پیشگفتار) اقبال مردی است با این روح، در چندین بعد. در چشم فیلسوفان اروپایی وی چهره ای است در کنار « برگسون » اما هنوز فلسفه او را از رنج مردم و سرنوشت ملت گرسنه و اسیرش غافل نساخت. از نظر داخلی هم در جامعه اسلامی در آن سکوت مرگبار دوره استعمار جامعه اسلامی بخصوص در جامعه شرقی اسلامی یعنی هند، اندونزی و مالزی و امثال این کشورها اقبال یک فریاد بلند بیداری است که بزرگترین ضربه بر پیکر دشمن اسلام و قدرت استعماری است که همواره داروی لای لایی خواب و داروی تخدیر برخوردار اندیشه ها و احساس های مسلمانان می دهد. اقبال یک مصلح بزرگ است که می تواند پاسخگوی رنجها و پرسشهای « من مسلمان این عصر » یعنی انسان قرن بیست و یکم، انسان شرقی و متعلق به جامعه اسلامی باشد. (همان: ۲۵) به همین منظور او به معرفی اسلامی می پردازد که اکنون (مراد زمان وی است) در جوامع اسلامی رایج است که به عقیده او اسلام تجزیه شده است. اسلامی که در ابعاد مختلف رهبری، زندگی، انسان شناسی و ... متلاشی شده است. لذا برای اصلاح این چنین ساختاری باید به تجدید بنای آن پرداخت» یعنی اینکه باز گردیم و بجویم در فرهنگ خودمان و در همه معانی و معارفی که موجود است، ابعاد اصیل انسان را که در شخصیت‌های تربیت شده به صورت واقعی و عینی و نه به صورت سمبل و مثل اساطیر و قهرمانی های افسانه ای، هستند و این شخصیتها را و این مکتب را تجدید بنا کنیم. یعنی باز انسان نمونه بسازیم و این کتاب بهم ریخته راکه هر فصلش و هر ورقش در دست کسی است، شیرازه بندی کنیم و از نو همچون اول تدوین کنیم. (همان: ۳۲) این تجدید حیات شخصیت نمونه انسان مسلمان به صورت تجدید بنا و تألیف عناصر انسانی دور از هم و پاشیده از هم، در روزگار امروز در یک اندام تجلی نوین کرد. این شخصیت نو ساخته و نو خواسته محمد اقبال لاهوری است. علامه محمد اقبال لاهوری یکی از شخصیت‌های منتقد در جهان اسلام است و خود را یک مسلمان متعهد و رسالت‌مند می‌داند که می‌خواهد ارزشهایی را که در اسلام مطرح است و مسلمانان آن را درک نمی‌کنند از طریق آثار خود توضیح دهد و می‌خواهد بگوید که آنچه از ضعف‌هایی که در جهان امروز وجود دارد، توسط ارزشهای

اسلامی می رود؛ یعنی پیشرفتهای مادی را در پیوند با ارزشهای اسلامی کمال یافته می پندارد و نبود آن ارزشها را برای جهان نقیصه تعبیر می کند.

دین و دنیای مدرن

دین در اصطلاح عبارت است از آنچه که پیامبر آورده باشد. یعنی مجموع گفتار و کردار و تقدیر پیامبر را دین نامند که یکی بیش نیست، زیرا پیامبر مبعوث از سوی خداوند واحد است. از این رو قرآن فرمود:

انّ الدین عند الله الإسلام «یقیناً دین مورد قبول خداوند فقط دین اسلام است» (سوره اعراف/ آیه: ۱۴)

«دین و دینداری در طول تاریخ حیات روحی - فکری بشر، همیشه پیچیده ترین و پوشیده ترین مسأله زندگی بشر بوده و به تنهایی همسان تمامی پدیده های دیگر زندگی، ذهن و زبان و جان آدمی را به خود مشغول کرده باشد و شاید هیچ موضوعی چون دین از نخستین نفسهای طلیعه خورشید آگاهی در زندگی اجتماعی و ظهور اولین پرتوهای خود آگاهی در ذات آدمی، همزاد و هم ذات و همراه و همگام افراد و جوامع نبوده است. انبوه نیازهای پریشیده درونی و کوه موجهای مشکلات بی پایان اجتماعی و درد ناله های سوگمندان و زار ساز خوار کننده ای که از تعینات تلخ و تغییر ناپذیر طبیعی و تاریخی و «سرشت سوگناک زندگی» بر می خیزد، همواره فرزندان آدمی را در تنگنای دریافت پاسخی آرام ساز و یا جستجوی یقینی تردید سوز، برای راندن و میراندن عطشهای تباہ کننده خود می نهاده است و آنان را دلداده هر پیامی و سر سپرده هر کلامی می ساخته، تا شاید با پشیدن آن و رسیدن این، دمی رام گردند و آرام شوند.» (محبّتی، ۱۳۷۹: ۱۳) «نگاهی به آثار و اندیشه اقبال، نشان می دهد که او جزو نخستین مصلحان اسلام گرایی است که می کوشد با درک و دریافت درست و دقیق جریانهای تازه جهانی و به ویژه فرنگی و جذب و هضم آن، موج های نوینی در دریای راکد و ساکن عالم اسلامی ایجاد کند. چه روزگار حیات فکری اقبال مصادف و و مساوق است با انواع خیزشهای قهر آلود و مرگ آمیز شرقیها و به خصوص جوامع مسلمان، برای کسب ماهیت و معنایی تازه و براننده تا پس از سالها خواری و گرفتاری، هویت حقیقی اسلامی خود را باز یابند و با سر خود بیندیشند و بر پای خود بایستند و تصویر خود را در آینه خودی ببینند و بیابند. اگر چه اقبال نخستین مصلحی نبود که طرح حرم در کافرستان جهان اسلام ریخت و بیش از او راست گران و درست کاران و نیک کرداران بزرگی آهنگ راستی و درستی و نیکی و کشش جامعه در سمت و سوی بزرگی و خویشکاری و خویشتن یابی در افکنده بودند و حرفها و حدیثهایی از غرب و سلطه و سطوت او در ذهنها ریخته بودند و از شیوه برخورد با فرنگیان و نقد صنعت و اندیشه و رفتار و اخلاق آنها سخنها بر زبانها رانده بودند اما در میان همه آنها این اقبال بود که نخستین طرح دستگامند و مبتنی بر یک اندیشه فلسفی را برای خویش یابی و بر خود ایستایی جوامع

مسلمان پی انداخت و به تفصیل احوال و کرده های فرد و جامعه را به تحلیل کشاند.» (محبتی، ۱۳۷۹: ۲۰) اقبال معتقد است که «دین عبارت است از تفسیر تجربه دینی. به عبارت دیگر دین آمده است تا یک نوع تجربه خاص و یک نوع بیداری ویژه را در انسان پیدا کند. این که اقبال توانسته است به این تأویل و تحویل از دین برسد، ناشی از یک تحول باطنی بوده که در او صورت گرفته است. یعنی در اثر یک تحول باطنی، اقبال لاهوری به یک نوع همدلی با پیامبر یا به یک نوع همدلی با قرآن دست یافته است. وی در کتاب احیای فکر دینی به نقل از یک صوفی می گوید: برای درک مفهوم قرآن می باید در جایگاه پیامبر قرار گرفت و همچنان که وحی بر پیامبر نازل شد باید قرآن حالت وحی گونه ای برای انسان داشته باشد.» (بقایی، ۱۳۸۲: ۱۵۹)

در نظر اقبال «دین، اندیشه مندی است که میان ابدیت و تغییر نسبتی می جست و می خواست با نوگرایی در دین و از نگاه دینی به انسان پردازد.» (بقایی، ۱۳۸۲: ۱۶۳) « برداشت اقبال از دین برداشتی پیچیده، تا اندازه ای عقلی، اخلاقی و تا حدودی تجربه ای معنوی است.» (فخری ماجد، ۱۳۷۲: ۳۷۶). بنابراین «دین آینه تمام نمای وجود آدمی است. آینه ای که آدمی می تواند در آن ابعاد حقیقی و واقعی حیات و معرفت خویش را نظاره کند. به نظر اقبال دین آمده تا آدمی را از محدودیت ها رها ساخته و دامنه محدود دید و نگرش او را از عالم ظاهر و ماده و مادیات فراتر ببرد. به طوری که توقع او را چندان زیاد می کند که به کمتر از دیدار مستقیم حقیقت به چیزی قانع نمی شود.» (لاهوری، ۱۹۳۰: ۳)

انترناسیونالیسم اسلامی

«مقابل ناسیونالیسم « انترناسیونالیسم» است که قضایا را با مقیاس جهانی می نگرد و احساسات ناسیونالیستی را محکوم می کند ولی اسلام همه احساسات ناسیونالیستی را محکوم نمیکند بلکه احساسات منفی ناسیونالیست را محکوم می کند. در دین اسلام ملیت و قومیت به معنایی که امروز میان مردم مصطلح است، هیچ اعتباری ندارد. زیرا ملاک های مطرح شده در شعار ناسیونالیسم بر عواطف و احساسات قومی و ملی متکی است نه بر عقل و منطق. به همین دلیل بیشتر جنبه منفی به خود می گیرد و افراد را تحت عنوان ملیت های مختلف از یکدیگر جدا می کند و روابط خصمانه ای میان آنها به وجود می آورد و حقوق واقعی دیگران نادیده گرفته می شود. اما ناسیونالیسم اگر تنها جنبه مثبت داشته باشد، یعنی موجب همبستگی بیشتر و روابط حسنه بیشتر و احسان و خدمات بیشتر به کسانی که با آنها زندگی مشترک داریم، بشود ضد عقل و منطق نیست و از نظر اسلام مذموم نمی باشد. دین اسلام به همه ملتها و اقوام مختلف جهان با یک چشم نگاه می کند و از آغاز نیز دعوت اسلامی به ملت و قوم مخصوص اختصاص نداشته است. بلکه این دین می کوشیده

است که با وسایل مختلف ریشه ملت پرستی و تفاخرات قومی از بیخ و بن بر کند. این داعیه اسلام بر این دو اصل استوار است که اسلام نه رنگ و بوی خاص یک ملت را دارد از طرف ملل مسلمان پذیرفته شده با آغوش باز و میل و رغبت مواجه شده است و حتی توانسته است در پرتو وحی الهی عناصر مثبتی که با توحید اسلامی سازگار است، در بطن فرهنگ خود حفظ کرده و از طرفی آن را پر بار نموده و از طرف دیگر آن را از گزند و دستبرد زمان محفوظ بدارد. زیرا حقایق اسلامی، حقایق فرا زمانی بوده و عناصر مندرج در این حقایق از گزند گذشت ایام در امان می ماند.» (www.My.tahoor.com)

«اقبال لاهوری بهترین تصویر کننده انترناسیونالیسم و جهان وطنی اسلامی است. این انتر ناسیونالیسم بدون شعار و بیان شاعرانه بیان شده است. اصولاً بینش جامعه اسلامی انترناسیونالیستی است و در اصالت و صحت حدیثهایی چون « حب الوطن من الایمان » جای شک است. او شاعری دو بعدی است. هم در زمینه پشتوانه فرهنگی و هم در زمینه عمق انسانی.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۳۶)

انسان امروز- غرب و غرب گرایان

«نسل جدید که در نتایج فعالیت عقلی خویش غره شده، از زندگی روحانی، یعنی از درون، منقطع مانده است. در میدان اندیشه به حالت مبارزه آشکار با دیگران است. دیگر خود را نمی بیند که بر خود خواهی بی بند و بار و پول پرستی سیری ناپذیر خود، که رفته رفته هر کوشش برای تعالی را در او کشته و جز خستگی چیزی برای وی نیاورده، لگام نهد چنان در مشهودات، یعنی در منابع حاضر احساسات بصری، غرق شده که از ژرفای کشف ناشده وجود خویش قطع رابطه کرده است. بر اثر مادی گری علمی خود بالاخره به آن فلج نیرو رسیده است که هکسلی « Huxley » خوب آن را شناخته و بر آن تأسف خورده است. وضع مشرق زمین نیز بهتر از این نیست. تأسف و تأملی که اقبال از اوضاع روحی و اجتماعی انسان امروز دارد در سرتا سر عمر او را در خود فشرده و سراسر دیوانش را از خود آکنده است و به مناسبت های مختلف آن را به میان کشیده و در باب آن قلم زده است.» (محبتی، ۱۳۷۹: ۱۴۲) «بزرگترین درد اقبال برای انسان امروز، خصوصاً انسان شرقی و مسلمان، از خود بیگانگی اوست. تکیه بر ارزش غربی که ره آورد اعتماد فراوان بر عقل است، اقوام شرقی را از خود بیگانه کرده و آنان را از سنت ها و موارث فرهنگی و آداب و رسوم اجتماعی کهن خویش دور ساخته است و به ویژه پیشینه را از آنان گرفته است. از خود بیگانگی بزرگترین بدترین ره آورد انسان غربی برای جوامع شرق است. اقبال با درک این مسأله کوشش بسیاری به عمل آورد تا تا دوباره این اقوام از خویش رفته را به خود آورد.» (محبتی، ۱۳۷۹: ۱۴۴)

عصر ما را زما بیگانه کرد

از جمال مصطفی بیگانه کرد

(لاهوری، ۱۳۸۱: ۳۹۸)

«اگر چه اقبال انحطاط روحی و از یاد بردن عشق و معنویات را ثمره فرهنگ و تمدن غرب می داند که وارد جان و فرهنگ شرقی شده است اما چنان نیست که آن فرهنگ و جامعه به کلی از معنویات خالی باشد و فقط در تاریخ حیات اجتماعی خویش بر مسائل عقلانی و تجربی تکیه کرده باشد.» (محبتی، ۱۳۷۹: ۱۴۴) «خدا فراموشی برای انسان امروز «خود فراموشی» را همراه آورده است و «ریسمان از گردن دیو درون او گشاده است» فکر و ذکرش همه تن گشته و جان و روانش خوابیده است. دین و دانشش جز خوار داشت اصیل ترین جنبه های وجودی او نیست و خرد و عقلش جز تراشیدن بت و پرستیدن آن نمی باشد.» (محبتی، ۱۳۷۹: ۱۴۶)

فرنگ آیین جمهوری نهادست

رسن از گردن دیوی گشادست

روان خوابید و تن بیدار گردید

هنر با دین و دانش خوار گردید

خرد جز کافری کافر گری نیست

فن افرنگ جز مردم دری نیست

(لاهوری، ۱۳۸۱: ۱۷۳)

«با این که اقبال از انسان معاصر که پای در بند طبیعت و طبیعیات گشته و معنویات را فراموش کرده، سرخورده و مأیوس است اما به آینده ای که پیش روست، خوش بین و امیدوار است و امید دارد که همین انسان روزی از مرحله «لا اله» گذشته و منزل «الا الله» را هم در یابد و این دریافت و رسیدگی حاصل سر خوردگی هایی خواهد بود که وی را اسیر خویش خواهد نمود. انسان امروز روزی دوباره به خود بر خواهد گشت و سنت های فراموش شده و معنویات و مشهودات روحانی و قلبی خویش را زنده خواهد نمود. اقبال در شهر آرمانی که از انسان امروز در ذهن خویش تصویر نموده است به چشم امید و چشم اندازی آن را قابل تحقق و فعلیت دانسته است؟ سؤالی که متفکران بزرگ معاصر از جواب آن به درستی در یافته اند.» (محبتی، ۱۳۷۹: ۱۴۶)

همچنان بینی که در دور فرنگ

بندگی با خواجگی آمد به جنگ...

کرده ام اندر مقاماتش نگه

لا سلاطین، لا کلیسا، لا اله

فکر او در تند باد لا بماند

مرکب خود را سوی آلا نراند

آیدش روزی که از زور جنون

خویش را زین تند باد آرد برون

(لاهوری، ۱۳۸۱: ۳۹۵)

نظام ملت غیر از آیین صورت نبندد و آیین ملت محمدیه قرآن است
 «جوامع بشری، کوچک یا بزرگ، برای بقاء و ادامه زندگی به آئین و نظام نیاز دارند تا اجزای پراکنده آنها گرد
 هم باقی ماند و از زوال و انقراض مصون باشد. هیچ سازمانی بی نظام به وجود نمی آید و نظام هر سازمان که
 ضعیف گردد آن سازمان محکوم به مرگ خواهد بود. جامعه اسلامی چون آئین و نظامش قرآن است پیوسته
 جاودان می باشد.» (لاهوری، ۱۳۷۰: ۱۱۵) «علامه اقبال امامت و رهبری ملل اسلامی را مثل شیعیان جهان
 نشأت گرفته از قرآن می داند، نصّ النبّی (ص) نه انتخاب مردم «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» و منشأ
 اختلاف را در این موضوع و مسأله می داند که خلافت و رهبری از قرآن فاصله گرفت و هر وقت چنین شود
 و تاریخ تکرار گردد؛ مسلمین از کاروان ترقّی و سعادت عقب می افتند.» (شادروان، ۱۳۷۱: ۲۱۲) «علامه قرآن
 را محور اتّحاد و اخوّت و دوستی ملل مسلمان معرفی می کند و پیوسته در اشعارش استدلال به قرآن نموده و
 به آیاتش تمسّک می جوید بر خلاف بعضی هم عصران او که پیوسته دانه نفاق را در مزرعه دل‌های شبه قاره
 می کاشتند و از صراط مستقیم منحرف می کردند که از جمله آنها این دو نفر بودند: جعفر بنگالی و صادق
 دکنی.» (شادروان، ۱۳۷۱: ۲۱۴) علامه می گوید:

جعفر اندر هربدن ملت کش است	این مسلمانان کهن ملت کش است
از نفاقش وحدت قومی دو نیم	ملت او از وجود او لثیم

(لاهوری، ۱۳۸۱: ۳۵۱)

«اقبال معتقد است که استواری مسلمانان با تمسّک و اعتصام به قرآن حاصل می شود نه با اقوایل قلندران و
 صوفیان و بعضی روحانی نمایان کوردل که از روح قرآن دور و باعث ناتوانی مسلمانان است. از نظر وی اگر
 آئین اجتماعی سست شود نظم اجتماع مانند خاک متلاشی می گردد و اسلام نظم و آیینی است که قوت
 جامعه مسلمان بدانست و اگر این رشته معنوی ایمانی سست شود هستی جامعه اسلام نیز از بین می رود و
 نباید تصور کرد که پایبندی به آئین و نظام و قانون سلب آزادی می کند. بر عکس اگر دسته گل به ترتیب
 چیده نشود، دسته گل نیست و اگر آواها بی نظام و نسبت با هم تألیف گردند نغمه نمی سازند و غوغایی بیش
 نخواهد بود. قرآن نیز آیین اسلام و رشته لایزال و قدیم اتّصال مسلمانان به یکدیگر است.» (لاهوری، ۱۳۷۰:
 ۱۱۵) از جمله آیاتی که این موضوع را تصدیق می کند عبارتند از:

۱- ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ (سوره بقره / آیه ۳)

۲- لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَةِ اللَّهِ ذَلِكَ مِنَ الْقُوَّةِ الْعَظِيمِ (سوره یونس / آیه ۶۴)

۳- وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (سوره الانبیاء / آیه ۱۰۷)

اقبال در شیوه تفکر دینی و عرفانی خودش اصولاً پیرو مولوی است. مولوی هم در این مورد می گوید:

معنی قرآن ز قرآن پرس و بس وز کسی کاتش زده است اندر هوس

(فروزانفر، ۱۳۸۶: ۲۴۱)

«اقبال هم می گوید قرآن را چنان باید خواند که گویی بر خود ما نازل شده. به عقیده اقبال تفسیرهایی که از قرآن در دست است بدون روح و بی حس و حالند. او تأکید می کند که قرآن را بایستی با زندگی واقعی و ملموس در آمیخت. اصلاً قرآن اقبال یعنی کتاب تعلیم زندگی و عاملی برای پیشرفت و همناخت شدن با چرخ زندگی نه مستمسکی برای ایستایی و واپس نگری.» (بقای، ۱۳۸۲: ۷۲)

باز سازی اندیشه دینی محور حیات معنوی اقبال

آنچه باعث شهرت و آوازه اقبال لاهوری در شرق و غرب عالم گردیده است، نوگرایی او و اعتقاد به تجدید نظر در افکار و آراء پیشینیان است. او به نوگرایی توجه وافری داشت و حاصل تفکرات و تأملات علمی، فلسفی و دینی نوی خود را در کتابی به نام باز سازی اندیشه دینی در اسلام به زبان اردو نوشت که همچون دیوان اشعار او، نمایانگر اندیشه پیشرو و آینده نگر اوست و تقریباً تمامی تحقیقات و پژوهشهایی که درباره افکار و اندیشه های اقبال صورت گرفته است، با محور قرار گرفتن این دو کتاب نفیس بوده است. «اقبال نیز کتابی با عنوان «بازسازی» دارد که در طی ترجمه ای قبل از این نام، اسم آن را «احیای تفکر دینی» گذاشتند ولی آقای «حسین کاجی» آن را به «بازسازی اندیشه دینی» برگرداند. وجود این دو اصطلاح سبب می شود تا در برداشتی که از اصطلاح دین داریم، سوء تفاهمی ایجاد شود. اصل کلمه ای که خود علامه اقبال به کار برده (reconstruction) است که معنی بازسازی را می دهد و با ایا فرق دارد. احیا (rewival) است. یعنی اینکه چیزی مرده و از بین رفته و شما آن را مجدداً به وجود می آورید. حال آنکه (reconstruction) باز سازی است. یعنی چیزی که پیرایه هایی بر آن بسته شده، حشو و زوائدی وارد آن شده، به مدد اندیشه، قیاس، احتجاج و اجتهاد. یا اگر همه اینها را جمع کنیم و بگوییم به مدد عقلی تحلیلی اینها را از قامت دین و تفکر دینی بر می داریم که این می شود باز سازی. یعنی آنچه امروز مورد نیاز و پسند است و با سنت و کتاب و حدیث مخالفتی ندارد، آن را وارد دین می کنیم و همانطور که خود پیامبر اشاره کردند، هر کسی می تواند به مدد عقل، دین را آنچنان که هست پویا و نو کند، بدون اینکه شاخه ها از ریشه جدا شود. بنابر این (reconstruction) کاری است که مدام باید صورت بگیرد. در اینجاست که مفهوم اجتهاد با مفهوم بازسازی پیوند می خورد. اقبال بازسازی را فرایندی مداوم و پی در پی می بیند. بالاخره فکر

اجتهاد و باز سازی و نو شدن مداوم در تفکر اسلامی و شیعی وجود داشته، اما به نظر می رسد فلسفه پویشی برگسون نیز در این زمینه خیلی به اقبال کمک کرده است. برگسون اصطلاحی در فلسفه اش دارد، به نام پویش حیاتی که اقبال همان را به نوع دیگری در بازسازی اندیشه دینی استفاده می کند، یا به طور کلی در نایل آمدن به مرد کامل، انسان کامل و انسان آرمانی اش استفاده می کند و مسیری را پیشنهاد می نماید که اسم آن راه حیاتی (vital way) است.» (بقایی، ۱۳۸۲: ۱۰۱-۱۰۲)

«اقبال درباره پویایی اندیشه می گوید: «اندیشه ذاتا ایستا نیست؛ بلکه پویاست و به موقع، بی کرانگی درونی خود را آشکار می کند، همانند دانه ای که از همان آغاز، اتحاد اندام های یک درخت را به عنوان واقعیتهای کنونی در خود دارد.» (لاهوری، ۱۳۷۹: ۳۹) «اقبال در واقع در نوگرایی دینی چشم انداز دینی اش «انسان» است، یعنی دین، در خدمت انسان. او با یک چنین نگاه و دیدی که دارد به دین می نگرد و این ناشی از این است که انسان در مواجهه با جهان پیرامون خودش مسئله دار می شود و این مسئله دار شدن انسان شرقی، (انسانی همانند اقبال) از سنخ مسئله هایی است که به نحوی ارتباط و اتکا به دین و مذهب دارد.» (بقایی، ۱۳۸۲: ۱۷۰) همچنین اقبال در ستایش از نوگرایی پیامبر اسلام می سراید:

قوت تو هر کهن پیری شکست	نوع انسان را حصار تازه بست
جان تازه در تن آدم دمید	بنده را باز از خداوندان خرید
زادن او مرگ دنیای کهن	مرگ آتش خانه و دیر، شمن
عصر نو کاین صد چراغ آورده است	چشم در آغوش او وا کرده است
نقش نو بر صفحه هستی کشید	امتی گیتی گشایی آفرید

(لاهوری، ۱۳۸۱: ۷۰)

گوهر دین از نظر اقبال

به نظر اقبال «گوهر دین ایمان است و ایمان همچون مرغی راه بی نشان خود را بی مدد می بیند. عقلی که به گفته شاعر متصوف بزرگ اسلام، تنها در کمین قلب آدمی نشسته و ثروت نامرئی زندگی را که در درون آن نهفته است از آن می رباید.» (لاهوری، احیای فکر دینی: ۴) «ایمان چیزی بیش از احساس محض است. چیزی شبیه یک جوهر معرفتی دارد و وجود فرقه های متعارض با یکدیگر - مدرسی و عرفانی باطنی - در تاریخ دین نشان می دهد که فکر و اندیشه عنصر حیاتی از دین است.» (همو) «اقبال خیلی از این متأسف است که پوهر دین که مبتنی بر یک خود آگاهی ژرف الهی است، در طول تاریخ نادیده گرفته شده است. خودش می

گوید: مایه تعجب است که یگانگی و خود آگاهی بشری که مرکز شخصیت انسان را تشکیل می دهد، هرگز در تاریخ فکر اسلامی به صورت واقعی مورد توجه قرار نگرفته است. (بقایی، ۱۳۸۲: ۱۶۹)

نتیجه گیری

اقبال معتقد است که اسلام به عنوان یک دین نه ملی است، نه نژادی و نه شخصی. بلکه صرفاً انسانی است؛ به عنوان یک فرهنگ نه کشور خاصی دارد، نه زبانی خاص، نه خطی خاص و نه لباسی خاص. او از اسلام تصویری اسلامی دارد و آن را آیینی مبتنی بر مساوات می داند. وقتی که با دلیل می گوید که تمدن غرب در حوزه معرفت ادامه تمدن اسلامی است، در واقع پلی میان اسلام و غرب می بندد. اقبال به عنوان یک ایدیولوگ، ایجاد جامعه اسلامی را با در نظر داشت پیشرفت های تمدن و فرهنگ امروز جهان هدف کارهای فکری و ادبی خود قرار داده بود و می خواست با اشعار و آثار خود نوعی از تحرک را در جهت فعالیتهای فکری و ادبی برای خوانندگان مخصوصاً خوانندگان دری زبان پدید بیاورد تا آنها بتوانند جامعه را از خواب غفلت بیرون آورند و به کار و کوشش و سازندگی و همچنین بازسازی تفکر دینی در اسلام سوق دهند.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن مجید، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، ۱۳۶۷ش.
- ۲- بقایای (ماکان)، محمد، قلندر شهر عشق، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۲ش.
- ۳- شادروان، حسن، اقبال شناسی، با مقدمه علامه استاد محیط طباطبایی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۱ش.
- ۴- شریعتی، علی، ما و اقبال، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۹ش.
- ۵- شفیعی کدکنی، محمد رضا ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۸۷ش.
- ۶- فخری، ماجد، سیر فلسفه در جهان اسلام، ترجمه نصر الله پور جوادی و دیگران، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۲ش.
- ۷- فروزانفر، بدیع الزمان، شرح مثنوی شریف، دفتر سوم، چاپ ۱۲، تهران، ۱۳۸۶ش.
- ۸- لاهوری، محمد اقبال، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۹۳۰م.
- ۹- ، بازسازی اندیشه دینی در اسلام، ترجمه محمد بقایی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۹ش.
- ۱۰- ، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، با مقدمه احمد سروش، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۸۱ش.
- ۱۱- ، نوای شاعر فردا یا اسرار خودی و رموز بی خودی، با مقدمه و حواشی دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۰ش.
- ۱۲- محبتی، مهدی، صدای رویش خیال-نگاهی تازه به اندیشه و شعر اقبال، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۹ش.